

ویتگنشتاین: فیلسوف معنا

مریم خدادادی

لودویگ ویتگنشتاین، فیلسوفی که علیه خود شورید و براستی توانست روشی نوین برای اندیشیدن بیافریند. او سربازی بود که همیشه انجیل به همراه داشت و در کوله پشتی خویش یادداشت‌های اولین اثر بزرگش و پرنفوذترین اندیشه‌های قرن بیستم را بر دوش خویش حمل می‌کرد. براستی که بسیار شگفت زده می‌شویم هنگامی که به عمق و مدت تاثیر افکار ویتگنشتاین می‌اندیشیم. به جرأت می‌توان ادعا کرد که ویتگنشتاین و یا به تعبیر برتراند راسل، این مجسمه نبوغ، تنها فیلسوفی است که از قرن بیستم به قرن بیست و یکم پا گذاشت و به طرح موضوعاتی بس زنده پرداخت. می‌توان گفت که او نیز چون برخی از متفکران پیش از زمانه خویش گام برمی‌داشت، لذا او جستجوگری دائم بود در تنهایی. مراکز معتبر آکادمیک و فکری دنیای امروز اتفاق نظر دارند که در میان پنج اندیشه‌پرداز بزرگ تاریخ جهان که در شکل دادن به معرفت کنونی جهان از اهمیت برخوردارند، ویتگنشتاین پس از ارسطو، افلاطون، کانت و نیچه در مقام پنجم قرار دارد.

زندگی و شخصیت قوی او یکی از غریب‌ترین زندگی‌های قرن بیستم است. آنچه در وهله نخست او را مجذوب کرد، موسیقی و مکانیک بود. در همین ایام ویتگنشتاین مجذوب مسائل بنیادین ریاضیات شد و این چیزی بود که سرنوشت او را با فلسفه گره زد. وی با الهام از کتاب اصول ریاضیات برتراند راسل، مهندسی را رها کرد و برای خواندن فلسفه به دانشگاه کمبریج رفت و زیر نظر راسل مشغول تحصیل منطق ریاضی شد و این آغازی بود برای

مهندسی که فیلسوف شد. از آن پس وارد تفکرات بدیع و مبتکرانه‌ای شد که به نوشتن نخستین کتابش رساله منطقی - فلسفی انجامید، که پژوهی از نظریه اتمیسم منطقی راسل را به همراه داشت. این رساله حاصل تفکرات او در خلال جنگ جهانی اول بود. او برآستی بر این باور بود که همه مسائل بنیادین فلسفه را در این کتاب حل کرده است. هدف او از این کتاب کرانمند ساختن اندیشه بود، به عبارتی دیگر مرز دقیق نهادن بین آنچه می‌توان اندیشید با آنچه نمی‌توان اندیشید. این کتاب که تنها اثر چاپ شده او در دوره حیاتش بود، پوزیتیویست‌های منطقی و دیگر پیروان تحلیل زبانی را بسیار تحت تأثیر قرار داد. استادی که درس گفتنش گویی اندیشیدن با صدای بلند بود، ۲۵ سال بر سر کتاب دومش کار کرد. این سال‌ها سال‌های بازنگری نوشته‌هایش بود که بی‌آنکه چیزی منتشر کند تجربه کردن را پی‌گرفت و در نهایت موضع جدیدی را اتخاذ کرد که در کتاب پژوهش‌های فلسفی که



بعد از مرگش منتشر شد، انعکاس یافت. نورمن مالکوم دوست و مفسر ویتگنشتاین معتقد است که تلاش برای خلاصه کردن کار ویتگنشتاین نه می‌تواند به سرانجام برسد و نه مفید است. چراکه او خود افکارش را تا حدی فشرده کرده است که فشرده کردن بیشتر آن غیر ممکن است، چیزی که نیاز است بسط افکار وی و نشان دادن و ردیابی روابط بین آنها است. گفتنی است این دو فلسفه با وجود مابینت، برخی ویژگی‌های مشترک نیز دارند. از جمله اینکه ویتگنشتاین در هر دو دوره تفکر خود اهمیت زبان را در زندگی و اندیشه آدمی کانون توجه قرار می‌دهد و دلمشغولی او در تمام دوران تفکرش مرزبندی بین کاربرد درست و نادرست زبان است. برخی فلسفه متقدم او را فوق‌العاده فردی می‌دانند که هیچ نشانه‌ای در آن مبنی بر اینکه زبان ابزار مفاهمه با دیگران است، وجود ندارد و زبان صرفاً ابزاری است برای توصیف امور واقع. درحالی‌که او در اندیشه متأخر خویش کسی است که به دنیای ارتباط با دیگران گام نهاده است و از نظر او کار زبان دیگر صرفاً توصیف امور واقع نیست بلکه زبان کاربردهای فوق‌العاده متعدد دارد، لذا وجود انسان‌های دیگر را در برابر خود به رسمیت می‌شناسد، که باید با آنها به گفتگو بنشیند. فلسفه متأخر او تلاشی است برای پذیرش و زندگی در وضعیت بشری عاری از توهم، شک و غیبت خداوند. برخی معتقدند که تجربه تدریس در مدرسه و آموزش به کودکان، بر فلسفه متأخر و نظریه کاربردی معنا او بسیار مؤثر بوده است.

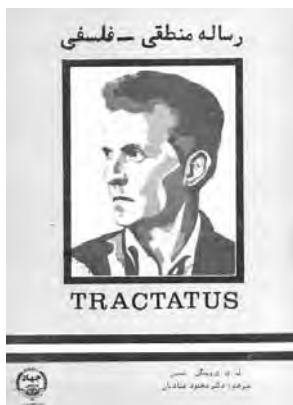
اگر در جستجوی نیاکان فلسفی ویتگنشتاین برآییم باید بیشتر به سراغ کانت و شوپنهاور برویم. اما به هر حال برای او فلسفه، تنها دارای توان اندکی برای آرام کردن ذهن در رویارویی با پرسش‌های بی‌معنا است. از نظر او کار فلسفه درست دیدن و نگاه کردن است. فلسفه هیچگاه در کاربرد واقعی و عینی زبان مداخله نمی‌کند و در نهایت تنها آن را توصیف می‌کند. فلسفه هر چیز را همان‌طور که هست باقی می‌گذارد. فلسفه را علم به حقیقت اشیا تعریف کرده‌اند، اما روش فلسفی عملاً به نظریات بسیار متفاوت با یکدیگر منجر شده و می‌بینیم که حقیقت اشیا هیچ‌گاه آشکار نشده است. لذا او با تردید به این فرض که فلسفه رشته‌ای معرفت‌بخش است، می‌نگرد. برای او فلسفه نه یک آموزه بلکه یک فعالیت است، سراسر سنجش زبان است. این تصور از فلسفه در طول تاریخ اندیشه بی‌سابقه بوده است و گسست فلسفه او را از تفکرات سنتی نشان می‌دهد. به نظر ویتگنشتاین فلسفه کاربردی سلبی دارد، باید برای کسی که می‌خواهد گزاره متافیزیکی بگوید ثابت کرد که گزاره‌های او بی‌معنا است. بدین ترتیب می‌توان گفت که

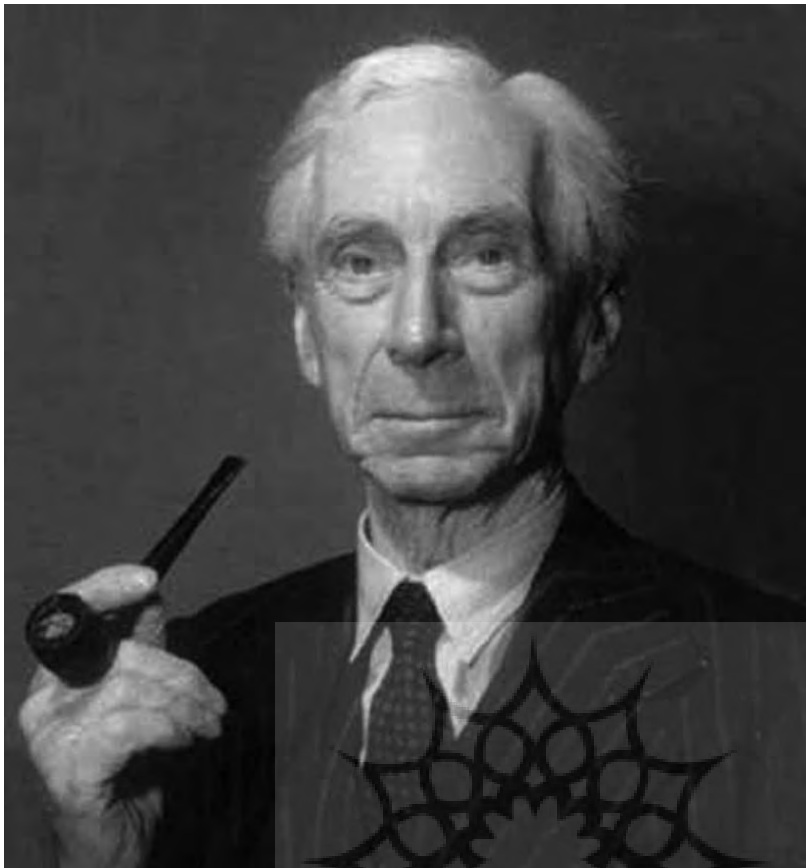
در این طرز تلقی فلسفه هویت خود را به عنوان یک دانش مستقل از دست می‌دهد و به فعالیتی میان رشته‌ای تبدیل می‌شود. فلسفه دیگر نه عهده‌دار بحث از هستی است و نه وظیفه‌اش بررسی ارزش‌ها و اصول اخلاقی است و نه اثبات وجود خدا و نه جاودانگی نفس و بطور کلی نه خداشناسی است نه انسان‌شناسی و نه جهان‌شناسی. باید مشغول پاک کردن برداشت‌هایمان شویم، تا آنچه را که می‌شود از جهان گفت، روشن بسازیم. لذا او با تفکیک توانایی کلمات و کاربردها از آنچه که به دور از دسترس زبان باقی می‌ماند، به شکار مسائل دروغین می‌رود. مسائلی که از تفسیر نادرست شکل‌های زبانی ما ناشی می‌شوند و دارای خصلت عمیق و ناآرامی‌های ژرف هستند. به نظر ویتگنشتاین زبان محصول آگاهی و خردورزی نیست بلکه زبان هسته اساسی زندگی فعال و عملی انسان است. در این راستاست که نفس منزوی

نورمن مالکوم دوست و
مفسر ویتگنشتاین
معتقد است که
تلاش برای
خلاصه کردن
کار ویتگنشتاین
نه می‌تواند به سرانجام
برسد و نه مفید است.
چراکه او خود
افکارش را تا حدی
فشرده کرده است که
فشرده کردن بیشتر آن
غیر ممکن است.

به نظر ویتگنشتاین
زبان محصول آگاهی و
خردورزی نیست،
بلکه زبان هسته اساسی
زندگی فعال و
عملی انسان
است.

از نظر او زبان
هزارتویی است که ما
در آن زندانی هستیم و
از این رو همواره
به فلسفه
نیاز داریم.





در میان
پنج اندیشه پرداز بزرگ
تاریخ جهان
که در شکل دادن به
معرفت کنونی جهان
از اهمیت برخوردارند،
ویتگنشتاین پس از
ارسطو، افلاطون،
کانت و نیچه
در مقام پنجم
قرار دارد.

وی با الهام از کتاب
اصول ریاضیات
برتراند راسل،
مهندسی را رها کرد و
برای خواندن فلسفه
به دانشگاه کمبریج رفت
و زیر نظر راسل
مشغول تحصیل
منطق ریاضی شد و این
آغازی بود برای
مهندسی که
فیلسوف شد.

زبان را به زندگی بازگرداند جایی که هر انسان زنده‌ای زندگی می‌کند. صحت و سقم قضایا در کنکاش‌های ذهنی آشکار نمی‌شود، بلکه از معیارهای بیرونی پیروی می‌کند که این معیارها خود در اجتماع شکل می‌گیرد و قواعد و تشخیص صحت و سقم کاربرد واژه‌ها تابع و موازین و عامل عمومی است. از زبان نمی‌توان تعریفی ارائه داد که همه کاربردهای آن را در برگیرد، یعنی بیانگر ماهیتی واحد برای همه کاربردها باشد. زبان قابلیت گسترش‌پذیری حتی کلمات را نیز در برمی‌گیرد. این نظر برخلاف همه آن سنت‌های نظری است که ویژگی ذاتی را بین مصادیق مشترک مسلم فرض می‌گیرد و لفظ را از آن جهت دارای معنا می‌پندارد که بر خصیصه ذاتی مشخصی دلالت می‌کند. از نظر او زبان هزارتویی است که ما در آن زندانی هستیم و از این رو همواره به فلسفه نیاز داریم، لذا در ویتگنشتاین با مرگ فلسفه مواجه نیستیم. در درون جهان همه چیز همان‌گونه است که هست و همه چیز همان‌طور رخ می‌دهد که رخ می‌دهد و گزاره‌ها نمی‌توانند هیچ چیز برتری را بیان کنند. چون اخلاق بیرون از جهان قرار دارد، از این‌رو زبان قادر به بیان آن نیست و از آنجا که زبان عبارت است از مجموعه بی‌شمار گزاره، پس گزاره‌ای نیست که راجع به اخلاق چیزی را بیان کند. هیچ چیز نایست گفت مگر آنچه را می‌توان گفت.

در طول سه دهه اخیر (از ۱۳۵۰ به بعد)، آرا و اندیشه‌های ویتگنشتاین از طرف جامعه فکری ایران با اقبالی روزافزون مواجه شده است، تا آنجا که وی را چون کانت «فیلسوفی خودمانی» با زبان و اندیشه ایرانی دانسته‌اند. با توجه به اینکه اسلوب نگرش ویتگنشتاین معارض با هرگونه تصلب و جزم‌اندیشی است، می‌توان نسبتی میان شرایط فکری و فرهنگی ایران و اقبال به چنین فیلسوفی را دید و اینکه چگونه یک نظرگاه ویتگنشتاینی می‌تواند شیوه جدیدی برای تفکر در باب دموکراسی را فراهم کند و برای اندیشیدن راجع به دموکراسی بسیار مفید است. به نظر می‌آید که تفکر ویتگنشتاین می‌تواند در چنین رسالتی یاری‌رسان باشد. شاید اهمیت امروزه ویتگنشتاین امکان نشان دادن شیوه جدید نظریه‌پردازی راجع به امر سیاسی است، روشی که با شیوه معطوف به کلیت بخشیدن و یک نحو دیدن وداع می‌کند. ویتگنشتاین در اواخر زندگی خویش نوشت: فیلسوف، شهروند هیچ یک از جوامع عقاید نیست. این نکته درست همان چیزی است که از او یک فیلسوف می‌سازد.

و در نهایت اینکه او کسی است که واپسین جمله‌اش این بود: به آنها بگویید که من زندگی فوق‌العاده‌ای داشتم.